

قدرت نظامی در مقابله با جنبش رهایی بخش ایران

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

در حالی که سردخانه های ایران هنوز انباشته از اجساد فرزندان است که ابتدائی ترین حقوق انسانی خود را مطالبه کرده اند ، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در هفته های پیش از سالگرد ۱۶ آذر زوزه کشان در دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی سرزمین ما به جان فرزندان دانشجوی ما افتاده و به شکار فله ای آنان پرداخته است .

آیا این سپاه ظلمت که از تاریخخانه ی « رهبری » دستور می گیرد ، می تواند برای حفظ حاکمیت اسلامی چیزی در حدود یک میلیون و چهارصد هزار دانشجو ، بیش از سیزده میلیون دانش آموز ، میلیون ها کارگر و معلم و کارمند و جنبش تناور زنان ایران را به زندان بیفکند و همه ی ایران را تبدیل به زندان و سردخانه کند ؟ در این صورت ، همانگونه که در آینده چاره ای نمی ماند جز آن که نام افغانستان را به پشتونستان تغییر دهند و هزاره ها و تاجیک ها و سایر اقوام افغانی را به دریا بریزند ، اسلامیت های حاکم بر ایران هم ظاهرا راهی نخواهند داشت جز آن که با احتساب آخوندها و خانواده هاشان ، دست بالا چیزی در حدود دو میلیون سپاهی و بسیجی و مامور امنیتی و چماقداران حرفه ای را نگه دارند و هفتاد میلیون ایرانی را از دم تیغ بی دریغ اسلامی بگذرانند. پرسش این جاست که آیا در تاریخ ، و بخصوص تاریخ معاصر جهان ، حکومت نظامیان و سرنیزه ی نظامی گری ، توانسته است با تشدید سرکوبی ، تعمیق اختناق و کشتارهای بی رحمانه ، به چنین نتیجه ای دست یابد ؟

قدرت های نظامی

نمونه های آمریکای لاتین ، آفریقا و خاورمیانه ، گویای خلاف این نتیجه اند . در خاور میانه ، نمونه های پاکستان و افغانستان ، در حاکمیت پرویز مشرف و طالبان که هر یک مختصات خود را داشتند ، نه تنها موفق نشدند در مسند قدرت باقی بمانند ، بلکه پس از برافتادن ، وضع سیاسی ، اجتماعی ، اخلاقی و اساسا فرهنگی کشورهای زیر مهمیز خود را ، به صورت های ناهنجار تر و هولناک تری در آوردند . هر دو این حکومت ها ، برای فرود آوردن سرنیزه برسینه آزادیخواهان ، و از اساس برای رسیدن به قدرت ، ناچار بودند تن به وابستگی بدهند که با همین عارضه هم در گذشتند . وابستگی هر دو قدرت نظامی پاکستان و افغانستان به ایالات متحده بود ، و اساسا هر دو ساخته و پرداخته ی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکای شمالی (سی آی ا) بودند . عوارض باقی مانده از این دو قدرت نظامی را هم ، امروزه پس از برافتادن آن ها ، چه به لحاظ سیاسی – اجتماعی ، یا از نظر اخلاقی – فرهنگی ، و مجموعا مناسبات انسانی ، در وزیرستان و کل پاکستان و افغانستان مشاهده می کنیم . عدم ثبات سیاسی و امنیت حداقل شهروندان هر دو کشور که هر روزه در جریان درگیری ها و بمب گذاری های انتحاری فله ای کشته می شوند ، نتیجه ی مستقیم دو حکومت نظامی ساخت کارخانه های آدم کشی امپریالیسم جهانی به رهبری ایالات متحده است .

وضع مشابهی هم در عراق و ایران از دیگر صحنه های خاورمیانه وجود داشته است . در عراق صدام حسین با پشتیبانی قدرت های جهانی ، به ویژه ایالات متحده ، تبدیل به چماقدار قلدری علیه

مردم عراق شد که چون تاریخ مصرفش به پایان رسید و برافتاد ، عوارضش را که تداوم کشتار مردم است، هر روزه چه در خبرهای شفاهی ، یا در خبرهای تصویری ، داریم می شنویم و می بینیم . در ایران هم ، حتی اگر از مقطع تاریخی پس از سقوط سلطنت سلسله ی قاجار به صحنه تاریخی بنگریم، ملاحظه می کنیم که قدرت نظامی رضا خان میرپنج را انگلیسی ها به او اعطا کردند و ضمن پیشبرد امور استعماری خود که در تحریف تاریخ به حساب رضا خان منظور شده است ، گوشش را گرفتند و به جزیره موریس تبعیدش کردند تا پسرش محمدرضا پهلوی به جایش بنشیند و حلقه غلامی را به گوش خود آویزد که نتیجه ی بر افتادنش هم ، مهلکه ای است که امروزه مردم ایران گرفتارش شده اند .

از این چهار نمونه ی قدرت نظامی در خاورمیانه که بگذریم و گوشه چشمی هم به فاشیسم دولت های متکی به قدرت نظامی در ترکیه و عربستان سعودی بیندازیم ، به نمونه های قدرت نظامی در آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی می رسیم .

حکومت نظامی نوریگا در پاناما که به خاطر تسهیل درکشیدن تنگه ی پاناما با توطئه و دخالت نظامی مستقیم ایالات متحده از کلمبیا جدا شده بود ، با وجود آن که نوریگا نوکر ایالات متحده بود و زیر نظر جرج هربرت واکر بوش (پدر) که در دهه هشتاد مدیر سی آی ا بود با کارتل های بزرگ قاچاق کوکائین از پاناما به ایالات متحده کار می کرد ، چنان در هم شکسته شد که اثری جز فقر و نکبت و تداوم استبداد و سیه روزی برای مردم پاناما از او باقی نماند . همانگونه که حرکت و دولت ملی دکتر محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) با پروژه آژاکس به رهبری ایالات متحده برافتاد و حکومت نظامی محمدرضا پهلوی قدرت را به دست گرفت ، پدید آمدن شکل تازه ای از ملی گرایی در پاناما هم با توطئه های ایالات متحده ، سرانجام به حکومت نظامی و آدم کش نوریگا ره برد که حکم متاع سیاسی یک بار مصرف را داشت . در پانامای سال ۱۹۶۴ ، حرکت ناسیونالیست ها به رهبری « توریوس » بر آن بود که تنگه پاناما را از چنگ متجاوزان آمریکای شمالی در آورد و ملی کند . یعنی مرتکب همان گناه بزرگی علیه منافع و سلطه ی اقتصادی ایالات متحده شود که مصدق در سال ۱۹۵۳ در رابطه با ملی کردن نفت علیه منافع بریتانیا شد . در گواتمالا و السالوادور و هندوراس هم حکومت های ملی جای شان را با همین توطئه ها به قدرت های نظامی دادند و وقتی سرانجام فروریختند ، جز فقر و نکبت از آنان باقی نماند .

پیش از سال ۱۹۵۰ هم که یاکوبوآربنز به عنوان رئیس دولتی ملی در گواتمالا به قدرت رسید ، از آن جا که قصد داشت موز و میوه این کشور را ملی کند ، درست یک سال پس از برانداختن مصدق ، به حالی در افتاد که ناچار شد از کشور خود بگریزد و حکومت را به نظامیان تحت حمایت مستقیم ایالات متحده واگذارد . در ویتنام هم که سرانجام با طرح جان فاستر دالس به ویتنام شمالی و جنوبی تقسیم شد که قرار بود موقتی باشد ، اما هنوز و همچنان ادامه دارد ، نظامی ها قدرت را به دست گرفتند که به آن جنگ خانمان سوز ره برد و حاصلش هم تا خرخره وابسته بودن ویتنام جنوبی به ایالات متحده و حاکمیت ستم و فقر در این کشور است ، همانگونه که در کره جنوبی اختلاف طبقاتی و فقر و فحشا و اعتیاد و فساد دولتی و وابستگی به ایالات متحده بیداد می کند و... و... و... تا برگردید به پیش از تاریخ معاصر که هیچ نمونه ای از موفق بودن حکومت های نظامی در زوایای آن پیدا نمی کنید .

حکومت نظامی اسلامیست ها در ایران ، می تواند سی سال به درازا کشیده شده باشد . این حکومت

نظامی ، یا آن چه کودتا علیه مردم ایران خوانده می شود ، تازگی ندارد ، سی ساله است ، اما نه مثل زن سی ساله ی « اونوره دو بالزاک » ، بلکه پدیده سی ساله ای که از درون گرائی تشییع سرخ علوی ، به برون گرائی بی ترحم این فرقه – مثل برون گرائی وهابی های ساخت انگلیس و ایالات متحده – در غلتیده و در همه ی این سی سال ، از کشته دگر اندیشان و آزادیخواهان ایران پشته ساخته است . این که مفسران قلم به مزد و کلام به مزد بخش فارسی صدای سی آی ۱ – معروف به صدای آمریکا – و دست نشاندهانش در ایران سعی می کنند کودتای نظامی علیه مردم ایران را از ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ و خیمه شب بازی انتخاباتی قلمداد کنند ، فریبکاری و دروغی بیش نیست . همانگونه که کوشش در محدود کردن جنبش سرنگونی طلب به جنبش مسالمت آمیز با مطالبه ی جابه جایی مهره های نظام اسلامی نوع خاصی از عوامفریبی بوده که نزد جوانان آگاه ایران کاملا روشن شده و به همین جهت ، هم حاکمیت وابسته ی اسلامی و هم معماران سیاسی ایالات متحده ، به قول پروین اعتصامی مثل خردر خلاب مانده اند و گیج شده اند که چرا قادر نیستند جهت و سمت و سوی مورد نظر خود را به خیزش مردمی بدهند . و هراس شان همه این است که این خیزش سرانجام طبقه کارگر را رسماً وارد صحنه کند و فاتحه حکومت را بخواند .

پرسش نسل پرخروش و بی باک جوان که شبکه های توراختناق را پاره کرده ، از عناصر مزدوری که می کوشند مبدا کودتای نظامی علیه آزادیخواهان را ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به شمار آورند ، این است که حمله به دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی ایران در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۵۹ که منجر به تعطیلی دوساله ی دانشگاه ها و دستگیری های عنان گسیخته ی دانشجویان و دانش آموزان و کشتار آنان شد ، کودتای نظامی علیه مردم ایران نبوده است ؟ در هم کوبیدن دفاتر دانشجویی و تهاجم وحشیانه به احزاب و سازمان ها در همان دورانی که منجر به دستگیری های گسترده ، شکنجه های بی رحمانه و اعدام های سرسام آور هواداران و اعضای این سازمان ها و احزاب شد ، کودتای نظامی علیه مردم ایران نبوده است ؟ کشتار درنده خویانه ی مردم کردستان و انزلی و گنبد در آغاز قدرت گیری نظامی اسلامیست ها – و جملگی به رهبری روح الله موسوی خمینی – ، کودتای نظامی علیه مردم ایران نبوده است ؟ کشتار هولناک دهه ی شصت که میر حسین موسوی نخست وزیر ، خامنه ای رئیس «جمهوری!» ، آخوند کروبوی از بالاترین رده های حکومت ، محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران ، هاشمی رفسنجانی تعزیه گردان معرکه ی خونین و خمینی « رهبر انقلاب اسلامی » و « ولی فقیه » بودند ، کودتای نظامی علیه مردم ایران نبوده است ؟ ... و ... و ... – بنابراین ، نظامی گری ، تکیه بر سر نیزه ی قدرت نظامی ، سی و اندی سال است که جان و مال مردم را می گیرد و خون زنان و مردان را در جنبش های آزادیخواهانه ی اجتماعی و کارگری در شیشه کرده است .

به هر صورت ، اگر نمونه های خاورمیانه و آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی – مثل نشاندن پینوشه به جای سالوادور آلنده در شیلی ی ۱۹۷۴ – و ویتنام و نظامی گری های پیش از آن در تاریخ جهان ؛ مثل امپراتوری روم و ساسانی و عثمانی توانستند در قدرت باقی بمانند ؛ و اگر قدرت نظامی رو به افول ایالات متحده بتواند پس از صد و اندی سال تجاوز از طریق عملیات آشکار و پنهان به دست اندازی های خود ادامه دهد و قدرت های نظامی روسیه و چین بتوانند جانشین شوند ، حکومت نظامی اسلامیست ها در ایران هم می تواند شیشه های پر از خون مردم را از ارس تا هیرمند کنار هم بچیند .

ریشه های وحشت

اسلامیست های حاکم بر ایران ، با اتکا به سرنیزه و تعمیق رعب انگیز سرکوبی و اختناق و دستگیری و شکنجه و اعتراف گیری و کشتارهای سبک آمریکای لاتین و تشدید اعدام ها و انباشتن سردخانه ها از اجساد ، می خواهند در مذاکرات پشت پرده و علنی خود با امپریالیست ها ، با کارت برنده ی ثبات وضع اجتماعی امتیاز بگیرند . خیزش دم افزای توده ای ، به ویژه هم اکنون در جنبش های دانشجویی و زنان و حرکات رو به رشد جنبش کارگری ، این کارت را سوراخ کرده است . شکاف های آشکاری که در نتیجه ی همین خیزش ها در سلول های حاکمیت ، و حتی در قدرت نظامی آن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، پدید آمده و مدام به موازات تعمیق شکاف طبقاتی گسترده تر می شود، فرسودگی این کارت را تشدید کرده است .

حکومت اسلامی ، راه بازگشتی از مسیر سی ساله ی خود ندارد . جنبش های دانشجویی و زنان و کارگران ؛ و در این مورد بخصوص جنبش های اجتماعی که با طرح مداوم شعار « ما زن و مرد جنگیم / بجنگ تا بجنگیم ؛ » و به زیر کشیدن و لگد کوب کردن تصویر سید علی خامنه ای ، مانع از آن می شوند که عناصر حکومتی و فرستنده های فارسی زبان صدای آمریکا و اسرائیل و بی بی سی، خصلت سرنگونی طلبی و تمایل به استقرار حکومت مردم بر مردم را در حرکات آگاهانه آنان به چهار چوب « اعتراض های مسالمت آمیز » بکشند . با وجود سوء استفاده میرحسین موسوی و چوب بست های خارجی ی جریانی به نام « جنبش سبز » که مدتی کوتاه توانست با استفاده از خلاء سیاسی سربرآورد و در برخورد با آگاهی جوانان و به ویژه مصلحت جوئی میرحسین موسوی که « ما اهل شورش نیستیم و در چهار چوب جمهوری اسلامی عمل می کنیم » رنگ ببازد ، اکنون هراس حاکمیت از بر آشفتن شرایط ، به خطر افتادن موجودیت حکومت و سوختن کارت معامله در مذاکرات بین المللی ، لبه ی شمشیر قدرت نظامی را تیزتر کرده است .

این هراس ، زمانی تشدید می شود که حکومت به صورت های مستقیم و غیر مستقیم ، به حذف و حتی کشتن عوامل خود برای از پیش پا برداشتن ناهمواری ها و پاک کردن جای پای مجرمین دست می زند ، در حوزه های علمیه خود نگرانی شکستن عمود خیمه انقلاب و به خطر افتادن اصل روحانیت و سپاه را به چشم می بیند و دغدغه های سلب اقتدار و سلطه ، آزارش می دهد . این دغدغه، برای امپریالیست ها هم که جا به جایی مسالمت آمیز را تبلیغ می کنند و از جا به جایی نهادها و موسسات موجود به وحشت افتاده اند ، جدی است .

روزها و مناسبت های چون ۱۶ آذر ، تجمع را تشدید می کند و به عصیان نهفته در دل جامعه دامن می زند . حکومت اسلامی اما ، از جریان تندروهای اسلامی مثل طالبان و القاعده درس نمی گیرد که به جای هر کشته ، صدها نیروی دیگر جایگزین شده اند . در مورد ایران اما ، اگر چه این قیاس می تواند نا به جا باشد ، مسلم آن است که در روند کنونی ، جای هر دانشجو و زن و کارگر و معلم دستگیر شده و کشته شده را ، صدها تن دیگر از همگان آنان خواهند گرفت . قدرت و حاکمیت نظامی ، سرانجام به دست توانای مردم ایران در هم خواهد شکست . دیرو زود دارد ، سوخت و سوز ندارد . این ، سرانجام قدرت های نظامی و حاصل تضاد و هراس آنان است .